

دنیای تمام شد



دکتر روح انگیز کراچی
انتشارات نگاه سبز
صفحه ۷۴ - ۵۰۰ تومان

دکتر روح انگیز کراچی شاعر و پژوهشگر متولد فیروزآباد فارس به سال ۱۳۳۳ است. او تحصیلات دانشگاهی خود را در تهران و بمبئی در رشته زبان و ادبیات فارسی به پایان رساند. از سال ۱۳۴۹ اشعاری را در مجلات ادبی ایران به چاپ رساند و ترجمه برخی از اشعار او در مطبوعات هندی نیز منتشر گردید. دفتر پیشین شعر او کابوس های زن است که به سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات مرغ آمین چاپ شد. از کتاب های او می توان به اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه، کتاب شناسی توصیفی پروین اعتصامی، فروغ، یاغی مغموم، تصحیح انتقادی یا نوگسب نامه (در دست چاپ)، بانوی آخرین اندرز (در دست چاپ)، دیدارهای دور (پژوهشی در ادبیات سفرنامه ای) و... اشاره کرد.

... در پنج زار اینجا / چشم که می گردد / بوی آشنای سیگار / در تنهایی خیابان / انتظارم را می کشد ... / سیه چرده تر از آن روزهای ... / تمام حواسم را / رنگ گرمسیرت می سوزاند / هنوز / خیس اندوهی ... / داستان پینه بسته ات / مساحت مهر را بیدار می کند / مردان / در بوی خستگی / فصل ها را فراموش کرده اند ...

از قطعه شعر به یاد آورده پدرم که با درونمایه غم غربت همراه اندوهی سوزنده، بی هیچ نمود بیرونی یکی از شعرهای آغازین کتاب است. زبانی ساده و ترکیباتی آشنا و رویکردی به ایجاز، آکنده از احساس غم و تنهایی است.

اما در سایر اشعار این دفتر، کمتر ردپایی از احساس می توان یافت از احساسات گرای سطحی پرریم شده است. از هیجانات روحی انسان تنها از خشم، سخن به میان می آید. آنهم نه با خروشی خشماکین، بلکه لحنی آرام و سرد

به کار گرفته شده که اندوهی از یاد رفته، در آن مدفون است. شاعر در این دفتر هرگز فریاد نمی زند او روایت کننده ای است که می تواند خشمش را فرو بخورد. قادر است خود، کنترل اوضاع را به دست گیرد و از خروشی بگوید که خاطره اش را در کنار اتفاقات دیگر ثبت کرده، که همان وقت ها هم چندان ضایعه ای به دنبال نداشته.

اصولا در اشعار این دفتر از شعر زنانی سراغی نمی توان یافت - این لزوما حسن یا نقص نیست - اما به هرحال از تجربیات شخصی یک زن، صمیمیت و جوشش و شور خبری نیست. این می تواند یک امتیاز هم باشد، گذار از احساسات شخصی یا زنانه و قدم گذاشتن در راه پژوهش معنای زندگی.

البته واژه ی عشق هم در کنار «اندوه» و «غم» و «خمش» و «خستگی» و «خاکستر» دیده می شود.

اما در کنار دیگر واژگان ترکیباتی می سازد که از معنای اصلی خود به کلی دور است. باید بگردی و یک یار دیگر شعر را بخوانی تا از وجود «عشق» مطمئن شوی؛ جنوب عشق، بوی عشق، عشق بی حافظه، بدایت عشق، خسته از عشق و... که هیچ احساس عاشقانه ای به خواننده نمی دهد. نه شاد و برانگیزاننده است و نه نفرت انگیز و ویران کننده. تنها سرد است. سس سرد... میان رنج زاران و اندوه زاران با صدای زمستانی کلاغ ها، شعری با تریاک نگاهش به اتفاقات ماضی می نگرد، نه فرار می کند و نه طغیان. او جایی ایستاده که همه چیز در پشت سر قرار دارد. سرپرگرفته و از گذشته می گوید در حالی که از همه چیز و همه کس باخبر است و پاسخ پرسش ها را یافته که تا این حد آرام و ساکت و سرد است. اما آرامش او آرامش راضی کننده و دلگرم کننده ی یک عارف یا عاشق نیست، سکوت موجزگویی و متانت یک محقق است که به

شدت از بروز احساسات می پرزد. او نگاهی به آینده ندارد تنها به کنکاش در گذشته می پردازد. نگاه کنید به آخرین شعر این دفتر که در آن مفهوم تا چه اندازه با لحن هماهنگ است، به نام دنیا تمام شد:

سراغ از که بگیرم...؟ / به ساعت نگاه کردم / دنیا تمام شد... / ماه / هنوز می گریزد / در خالی آسمان / به رنگ دشوار خشم است / خورشید / که می ترساند / هستی... / بزرگه بی نای / آمو / هنوز هم ... / به ساعت نگاه کردم / دنیا... / روحی وحشی

وزن بود آن که در ابتدایه وسوسه خوردن میوه خرد افتاد و آن را به جفت خویش نیز خوراند. پس خداوند، درد و رنج او را برای زایش فرزندان، افزون گردانید.

«به روایت تورات» تصویرسازاری در داستان های کوتاه منصوره شریف زاده که با نام «عطر نسکافه از سوی» نشر همراه به بازار آمده، مضمونی سیاه و سفید دارد. سیاه به رنگ زندگی، و سفید به رنگ چیزی شبیه احتضار چیزی شبیه مرگ.

حضور زنان بی رمق بی «سر» و بی «صدا» در فضای ده گانه ی داستان با رنج ها و غصه های تاریکشان، بر ذهن خواننده سایه می اندازد. زنان معلق... زنان معلق در فضای منجمد و پرسکالت یک تاریخ... تاریخ مذکور... نویسنده بی آن که احتمالا وسوسه های فمینیستی داشته باشد، تنها بر تعداد ده برش تصویری از روزمره گی انسان های تامل می کند که کم و بیش همه آن ها را از زنانی جریحه دار و شکست خورده تشکیل می دهند. زنانی که صدایشان از درد دل و گلایه فراتر نمی رود... زنانی که انگار می شناسیم تک تک شان را و اینجا و آنجا آنها را دیده ایم...

زنانی صبور و محتوم به زخمی کهنه که اجزای روزگارشان را کبود کرده است. نویسنده، با تحمل و وقاری معصومانه، صحنه های بسیار ملموس و بسیار ساده ی بخشی از زندگی شخصیت ها را با دوربین تیز، ظریف و زنانه ی خود، نگاه می کند. تهنانگام می کند... نگاهی آما، که نکته ها و اشاره های به تنگناهای پر برگ یک تاریخ تلنگر می زند. تاریخی در چارچوب قانون چشم تنگ و ابر مردانه اش مثلا.

زنان مشترک همه ی شخصیت های زن شریف زاده، توی کوبه و بلموشی ست از بی عدالتی، و سمنی که از پدر، معشوق، همسر، امین، همسایه ی مذکر، اجتماع مردسالار، و



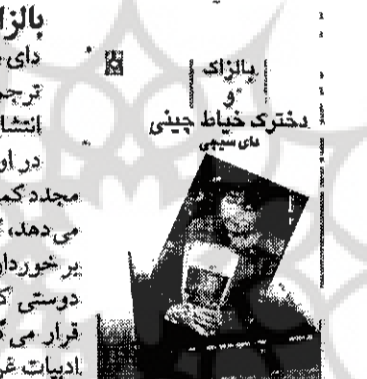
اختلاف طبقاتی؟ بر آن ها تحمل شده است. شدت درد تا به حدی است که همه ی زنان را در پرودت فضای میان آسمان و زمین به تعلیق درآورده و منجمد کرده است. تا آنجا که این بی دست و پایی و حالت انفعالی شخصیت های زنانه ی داستان، گهگاه کفر خواننده را در می آورد و حس دلسوزی یا همدردی را از او سلب می کند و از نویسنده انتظار دارد که جهت دوربین اش را به هم بریزد و بچرخاند و از مرجان و شیما و شیرین و نادره و مروری و معصومه و فرنگیس و ترکس و عفت و ناهید و منشی بخواند، واقعا بخواند، تا حرفی بزنند... کاری بکنند... اقدامی... تحرکی... فریادی... اعتراضی...

بازاک و دخترک خیاط چینی

دای سی جی
ترجمه شده از فرانسوی
انتشارات آلفرد تافه، ۱۹۷ صفحه

در اوایل دهه ۱۹۷۰، در دوران هراسناک آنوریش مجدده کمونیستی که تحت عنوان انقلاب فرهنگی رخ می دهد، کتاب سی جی قصه ای از زندگی دو دوست بیخوردار از امتیاز طبقاتی را بر ایمان بازگو می کند. دو دوستی که چون والدینشان دکتر هستند، تحت نظر قرار می گیرند. این دو پس از یافتن مجموعه ای از ادبیات غربی که به زبان چینی ترجمه شده، قصبه ها را با یک زن خیاط بی سواد در میان می گذارند و این نقطه عطفی در زندگی آنهاست. رمان سی جی هم ابزارهای یک قصه پررنگ را داراست؛ اراده قوی، قهرمانانی سمبلیک که با ایهامات پررنگ مواجه هستند و ولی حاضر به دست کشیدن از ایده آل هایشان نیستند. کتاب علیرغم فضایی تیره آرمان های از جداییست. و هیجان را در خود دارد.

ترجمه امیر رضا ثوری زاده



دای سیجی نویسنده کتاب بازاک و دخترک خیاط چینی دهه ۸۰ جلالی وطن کرد و فرانسه را به عنوان وطن دوم خود برگزید. دای سیجی از ۱۵ سال پیش به عنوان شهروندی فرانسوی به ساختن فیلم های بلند پرداخته است. کتاب حاضر، نخستین اثر ادبی اوست که در فوریه ۲۰۰۰ به کتابفروشی ها راه یافت و با استقبال چشم گیری روبرو شد.

در داستان نخست، با نام: «عطر نسکافه» خواننده شاهد عشقی یک طرفه و پنهان است با آروزی گس و دم نكشیده: که آرام آرام، مثل خورشید در فضای ارتباطی گنگ و بلا تکلیف، غروب می کند و رنگ می بازد و زن و مرد را با انگیزه ها و رویاهای موازی متفاوت به ادامه ی کار با یکدیگر، در اتاقی سنگین از عطر نسکافه، ناگزیر می کند.

در داستان آخر با نام زیا و نمادین «جام و مار»، نویسنده سرخوردگی و شکست مضاعف یک زن جوان را درست مانند یک جام پلورین و شکننده ی شراب در چنبره ی هرزه ی یک مار به تصویر می کشد. ماری که هم دندانزشتک و هم تکیه گاه و مشار عاطفی اوست که با یک شوک نمایشی، فرو می ریزد و می شکند. آن هم در دوران طوفانی و پریشانی زن که در آستانه ی طلاق است و قانونی در پشت هر دیوار برای ربودن کودک اش از آغوش او کمین کرده است. تازه رقیب پروز هم که منشی دندانزشتک است، از حد بازیچه تجاوز نمی کند.

چند داستان میانی کتاب، مثل سنگ صبور و عاشقان، خواننده را به یاد این جمله ی فلوریو می اندازد که گفته بود:

زندگی من آنقدر ساده و آرام است که جمعه ها در آن حادثه هایند.

شریف زاده در ساختار بیانی اش، خود را ملزم به رعایت سبک و تکنیک خاصی از شکل داستان می کند که از پیش خط کشی و طراحی شده است. کاربردهای نمادین در رگه های از داستان اگر چه کم رنگ اما حضور موقعی دارد: «دو تا دستبند تهره ای یک جور توی دستش بود، وقتی دستاش را روی دامنش گذاشت، انگار به دستهای دستبند زده بودند»

داستان ها پر کشش آغاز می شوند و ابژکتیو مسائل، به همه ی سادگی و روزمره گی خود ایجاد کنجکاری و هیجان می کنند، خواننده در هر لحظه منتظر حادثه یا انفجاری است که هرگز اتفاق نمی افتد. به همان گونه که احتمالا در واقعیت زندگی بسیاری از انسانها.

دیالوگ های ساده و طبیعی، امکان هر گونه شکل روایی را از قصبه می گیرد و گپ و گفت ها خودمانی و جا افتاده است.

در بخش پایانی هر داستان، نویسنده هیچ تلاشی برای رسیدن به رشد پایانی داستان نمی کند و شخصیت ها را در ایهام و سایه روشن مسائل خود، به همان گونه که بوده اند، رها می کند و پرداخت آن را به تخیل خواننده وا می گذارد. تفکر خواننده را به کار می گیرد و هوشمندانه، درگیرش می کند.

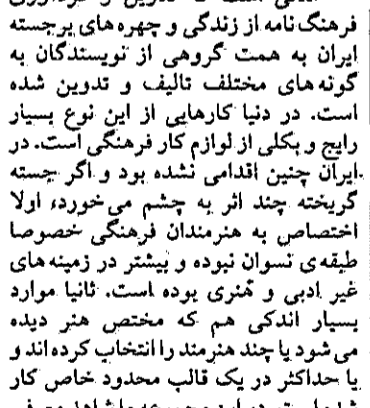
زنان در قصه های شریف زاده، با فضای ملموس زندگی خود کلنجار نمی روند و نیبانه و منگ، و به سرنوشت گنگ و بی رنگ خویش تسلیم می شوند.

و این همه شکنجه، این همه صبوری، تا حدی است که:

نویسنده زیرکانه، خشم خواننده را که خود یکی از همین شخصیت هاست، برانگیزد، او را به خود آورد، و به فریادی و ابدا رد که پژواک اش، این آسمان ابری دنیا را، روزی بلرزاند.

مردان این مرز و بوم بوده اند. بدیهی است چون زن شریک زندگی مرد به عیارت دیگر مکمل وجودی وی می باشد بنابراین اثر وجودی وی در همه شئون خانوادگی و اجتماعی پدیدار و دخالتش در امور مادی و معنوی محرز و اجتناب ناپذیر بوده و خواهد بود.

در گذرگاه فرهنگ نامه ها؛



مدتی است که تدوین و گردآوری فرهنگ نامه از زندگی و چهره های برجسته ایران به همت گروهی از نویسندگان به گونه های مختلف تالیف و تدوین شده است. در دنیا کارهایی از این نوع بسیار رایج و بکلی از لوازم کار فرهنگی است. در ایران چنین اقدامی نشده بود و اگر چه گریخته چند اثر به چشم می خورد، اولاً اختصاص به هنرمندان فرهنگی خصوصا طیفی نسوان نبوده و بیشتر در زمینه های غیر ادبی و هنری بوده است. ثانیاً موارد بسیار اندکی هم که مختص هنر دیده می شود یا چند هنرمند را انتخاب کرده اند و یا حداقل در یک قالب محدود خاص کار شده است. در این مجموعه ما شاهد معرفی هزاران هنرمند در همه رشته های هنری، با در نظر گرفتن سلاطین فکری گوناگون هستیم، چرا که در این فرهنگ نامه پنا نیست گفته شود کی خوب است و کی بد، پناست خیر داده شود که این تعداد هنرمند، عالم و متخصص در رشته های گوناگون باین سوابق و آثار و تجربیات وجود دارند.

روایات کودکی نویسنده

خانم «پوران فرخزاده» در مقدمه کتابش می نویسد: «از کودکی بزرگی را دوست داشتم و سرم بیشتر به بلندی ها بود و به زیر پایم کم تر توجه داشتم. افرای لاغر و کشیده و سروهای سر به فلک کشیده را دوست می داشتم و به حال پرنده گانی که بر آن قله ها سرود سرمدی زندگانی را زمزمه می کردند غبطه می خوردم و نگاه های ناپوسته ام به دور دست ها می پرید. در امتداد آسمان های پیایی و ابرهای رشته رشته و فراتر از آن به آفاق بلندتر از پنداره و روپا

و در جایی دیگر می گوید: هدف اصلی من یافتن جای پای زنان بزرگ دنیا، و به ویژه ایرانی بود می خواستم پا گرد کردن آن نیمه های از یاد رفته در کنار یکدیگر، اگر نه به دنیای غرب - که اینک در آن این دانشنامه ها فراوان است - دست کم به مردم کشورم نشان بدهم که در تاریخ ما زنانی نیز آمده و رفته اند که از مردان بزرگ چیزی کم نداشته اند

کارنامه ی زنان کارای ایران و زنان همیشه

مهاز آذرینا

اندک سروده های برجای مانده از پرندگان پریشان پای بسته

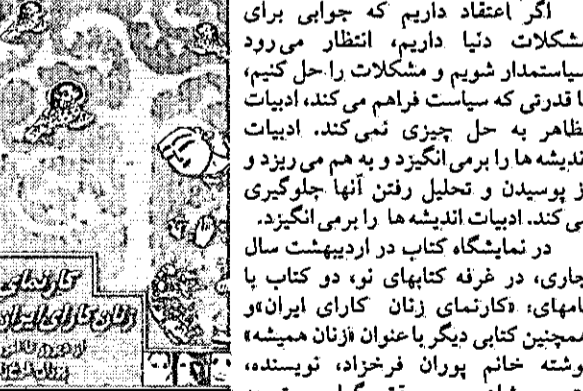
با این همه، این دو مجموعه با ارزش، بی ادعاست و جز اطلاع دادن، فریضه یی برای خود نمی شناسد. به عنوان نمونه، ده ها کتابی که در این زمینه تاکنون شناسانده شده است هیچ یک از آنها قابل مقایسه با این اثر جدید نبوده است. «کارنامه ی زنان ایران» خواننده را به تماشای افق های جدید و افکار مترقی و مسیرهای نو گشوده و از سویی، دست اندرکاران ادبی را به مطالعه مستقیم این آثار و علاقمندان به نویسندگی در زمینه فرهنگنامه ها، اندیشه های گزیده را به برگرداندن آن ها تهییج می کند.

«خانم پوران فرخزاده» می گوید سخن از زنان سخن ساز و ادب پرور ایران است که پس از سکوتی سهمناک تمامی این راه دور و دیر، خاکستری و خاموش را از رابعه تا فروغ گریسته اند و چه جای شکفتنی است یا ناپاوری؟...

اگر به اندک سروده های برجای مانده این پرندگان پریشان پای بسته ریز و تیز بنگرید و هوشیارانه در واژه واژه ی این اشعار غور کنید گرما گرم گریه های مکرر آنان را در برگار برگ گفته هایشان خواهید یافت و مانند ی من که شیفته انسانها به ویژه انسان های تاریخی ام بر آن چه که بر آنان گذشته است زار خواهید گریست. اگرچه با این همه سماجی ستایش انگیز این قرون غمناک را پشت سر گذاشته و در صعود به قله های مکرر، پای طلب پس نکشیده و در ادامه ی راه تا سرحد توان کوشیده اند.

کنکاش در بطن چهره ها؛ بررسی در نقش زن از دیدگاه تاثیر وی در تاریخ این مملکت نه مهمی است که در مورد آن تاکنون تحقیقی انجام نگرفته باشد اما باید اذعان داشت که در این زمینه سخنان ناگفته بسیار است. چرا که این نقش با توجه به زمینه های تربیتی و اجتماعی که در ایران داشته غالباً نقشی پشت پرده و به ظاهر غیرملموس بوده است و اینکه از قول ناپلئون بناپارت نقل کرده اند که: «هیچ حادثه ای نیست که در آن ردهای زنی وجود نداشته باشد» می تواند دلیلی بر کلیت تاریخی این موضوع باشد. نیازی به توضیح ندارد که از این مطلب نباید چنین برداشت کرد که این نقش همواره بصورت منفی و تاروا بوده است، بلکه تاریخ ایران شاهد وجود زنان فداکار و خیراندیشی نیز بوده است که هر چند گمنام، در سخت ترین شرایط مددکار و راهنمای دلسوز است

لوئیزا والنزولا» نویسنده آمریکای لاتین «آرژانتین» که سالها در روزنامه La Nicon معروفترین روزنامه بوئنوس آیرس ویراستار ادبی این روزنامه پرتیراژ بوده است، در مقاله ای در محور ادبیات می نویسد: ادبیات محل تلاقی رودخانه هاست. محل تلاقی آب های گل آلود و زلال؛ جایی که هیچ چیز دقیقا در جای خود نیست؛ چرا که هیچ مکان دقیقی وجود ندارد، ما مجبوریم هر بار آن را خلق کنیم.



اگر اعتقاد داریم که جوابی برای مشکلات دنیا داریم، انتظار می رود سیاستمدار شویم و مشکلات را حل کنیم. با قدرتی که سیاست فراهم می کند، ادبیات، تظاهر به حل چیزی نمی کند. ادبیات اندیشه ها را برمی انگیزد و به هم می ریزد و از پوسیدن و تحلیل رفتن آنها جلوگیری می کند. ادبیات اندیشه ها را برمی انگیزد.

در نمایشگاه کتاب در اردیبهشت سال جاری، در غرفه کتابهای نو، دو کتاب با نامهای: «کارنامه ی زنان کارای ایران» و همچنین کتابی دیگر با عنوان «زنان همیشه» نوشته خانم پوران فرخزاده، نویسنده، مترجم شاعر و محقق گرامی، توجه خوانندگان نوجو را بخود جلب نمود. که بسی جای خوشبختی است که بالاخره در این مرزوبوم ما شاهد چنین موفقیت ها و پیشرفت هایی در زمینه ادبیات و هنر شده ایم. این فرهنگنامه گزیده ای کامل است از گزارش واره های چهره های آشنا و ناآشنا از درون جامعه زنان پیشرو و مترقی ایران.

نویسنده این سطور که طی سالها کوشش و تلاش بی گیر، برای نسل فردا و آیندگان در این سرزمین بطور جدی، به این مهم پرداخته است، هدفی جز آگاه ساختن خوانندگان و کتاب دوستان و فرهنگ پژوهان با جریان های نو در کلیه قلمروهای هنر و اندیشه ندارد.

آنچه از اندیشه های نو پدید، تنش های هنر در سطحی بالا و حرکت های جدید فرهنگی، انسانی و اجتماعی نظر نویسنده را جلب کرده است. گرچه همه چش می خورد، محکم ضرورت، گرایشی آشکار به اختصار و فشرده نویسی به چشم می خورد. نویسنده اطمینان دارد که خواننده علاقمند، در هر گزارش از معرفی چهره ها، نکته اصلی را می بیند و چشم اندازی که پیش روی او گشوده شده است. انگیزه مناسبی برای او فراهم می آورد که به کاوش و تامل بیشتر و تفحص و جستجوی عمیق تر در قلمروهای یاد شده مبادرت ورزد.